بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 14/9/1386

بحث ما در مورد اطلاق مقامی است ،در اطلاق مقامی اول یک مقداری صورت مسأله واضحتر بشود ، یک موقعی ما میگیم اکرم انسان با مقدمات حکمت میخواهیم اثبات کنیم که اکرام انسان به نحو مطلق و بدون هیچ قید و شرطی واجب است حالا مقدمات حکمت را چطوری تقریب میکنیم و اینها ، آنها بماند،ولی علی ایّ تقدیر ما در مفاد خود این جمله اکرم انساناً میخواهیم اطلاق جاری کنیم در واقع نفی قید زائدی که اگر بود در خود همین جمله دخالت داشت در مراد از این جمله دخالت داشت آن را میخواهیم بحث کنیم، ولی یک اطلاق مقامی هست در واقع نفی احتمالی را میکنیم که اگه قرار بود صادق باشد بایک جمله دیگری بیان میشد نه با این جمله ،یعنی هردوتای اینها در یک جهت مشترک هستند و آن جهت این هست که پایهء اطلاق سکوت از ذکر یک امری است هردوشون دلالت ثبوتی هستند،ولی یکیشون دلالت ثبوتی از ذکر قیدی که مقیّد همین کلام است ، اکرم انساناً اگر انسان عالم وجوب اکرام داشت میگفت اکرم انسانا عالما ،خود همین جمله را مقیّد میکرد ،ولی اطلاق مقامی این شکلی نیست اگر قرار بود تقیید کند این جمله را مقیّد نمیکرد یک جمله دیگری را مقیّد میکرد، که الزام نداشت که این جمله مقیّد بشود، یعنی میتوانست جمله دیگری مقیّد بشود ،این تعریفی هست که مرحوم آاقی صدر در مورد اطلاق مقامی توضیح دادن ،حالا من توضیح مفصّلتر کلام ایشان را واگذار میکنم که دوستان در جلسات راهنمایی در موردش صحبت کنیم،حلقات حلقه ثانیه صفحه 108 ،و بحوث جلد 3 ص 432 تنبیهات بحث مقدمات حکمت تنبیه خامس هست، در بحوث تعبیر کرده اطلاق حکمی یا اطلاق مقامی ،تعبیر لطیفی نیست ،تعبیر بهتر همان تعبیری است که در حلقات خود مرحوم آقای صدر تعبیر کرده است که اطلاق لفظی و اطلاق مقامی تعبیر متعارف این هست در مقابل اطلاق مقامی اطلاق حکمی قرار نمیدهند اطلاق لفظی قرار میدهند ،درحلقات حالا خود ایشون این تعبیر را اختراع کرده بوده بعد موقعی که خواسته حلقات را بنویسد متوجه شده که تعبیر خوبی نیست تبدیل کرده نمیدانم علی ایّ تقدیر تعبیر بهتر همان تعبیر اطلاق لفظی است و اطلاق مقامی است .خوب ما در واقع هم اطلاق مقامی هم اطلاق لفظی را هردوش را به تدریج نکاتش را ذکر میکنیم،اجمال تعریفش این بود، ما در واقع میتوانیم بگیم اطلاق یا اطلاق لفظی است یا اطلاق اطلاق مقامی است ، اطلاق مقامی را هم یک موقعی ، اطلاق مقامی یک دلیل واحد را درنظر میگیریم ،یک موقعی اطلاق مقامی مجموع ادلّه را ، اینها دوسنخ اطلاق مقامی هستند درلابلای فرمایشات مرحوم آقای صدر هم به این مطلب اشاره شده است اگر به عنوان دو تا قسم مستقل ذکر نشده ممکن است که احکامش هم تفاوتهایی داشته باشند با هم و یکسان نباشند ،ببینید گاهی اوقات اجمالش این است که متکلم در مقام بیان یک سری نکاتی است که اگر میخواست آنها را ذکر کند درهمین کلامش ذکر میکرد ولی نه گاهی اوقات لازم نبود در همین کلام ذکر کنند باید در کل کلمات ذکر میکرد الزامی که در خصوص این کلام ذکر کند در آن نیست و حالا ما در بحثهایی که میکنیم میخواهیم ببینیم متکلم باید در این کلام واحد آن مطالب را ذکر کند یا ظاهر کلامش این است که به آنها متعرض شود در چه مواقعی به مجموعا لذا حالا آن بحثهاش را یکی یکی دنبال میکنیم یک تقسیم بندی مناسب اینجا وجود دارد که ما به آن بپردازیم من حالا الان بیشتر در مقام بیان صورتهای مسئله هستم تا بعضی صور روشن شود تا بعد کم کم برسیم به محل و کلام وبحثهایی که در مورد آنها است ببینید روایات ما دو قسم هستند گاهی اوقات روایات ابتدایی است گاهی اوقات روایات مسبوق به سؤال هستند روایات ابتدایی یعنی هیچ سؤالی نیست و امام علیه السلام ابتدائا یک کلامی را بیان کردند روایات مسبوق السؤال نه اینگونه نیست یک سؤالی است و امام علیه السلام پاسخ میدهند روایات ابتدایی یعنی روایاتی که راوی سؤالی را ذکر نکرده است ، روایات ابتدایی هم خیلی وقتها روحش روایات مسبوق به سؤال است یعنی یک سؤال مقدری در جامعه آن موقع مطرح بوده است پاسخ آن سؤال مقدر است ابتدائا روایت در واقع صادر نشده است ولو اینکه راوی آن سؤال مقدر را نپرسیده ولی آن سؤال موجود بوده است و امام علیه السلام در پاسخ آن سؤال مقدر این فرمایش را فرمودند گاهی نه سؤال مقدری نیست خود امام علیه السلام اساسا میخواهد یک مطلبی را به مخاطبین بیاموزد وظیفه تبلیغ احکام حتما لازم نیست یک اشکالی در جامعه وجود داشته باشد که بخواهد امام علیه السلام آن اشتباه را برطرف کند یا یک سؤالی و ابهامی در جامعه وجود داشته باشد که بخواهد به آن سؤال پاسخ دهد و آن ابهام را برطرف کند و از اینجا یک بحث جدی که مهم هم است فهمش خیلی مؤثر است در فهم صحیح روایات اینکه خواستگاه صدور روایات را بررسی کنیم و برسیم به اینکه روایت برای چه صادر شده آیا برای یک احتیاج طبیعی که همه انسانها احتیاج دارند و امام علیه السلام به حکم کسی که از طرف خدا هدایت خلق را به عهده دارد در پاسخ نیاز طبیعی جامعه آنها را بیان کرده است هیچ ممکن است آنها هم در فکرشون نباشد که این سؤال را کنند یا اینکه نه در پاسخ به سؤال جامعه که طرح شده است یا ممکن است سؤال هم نباشد رد یک مطلبی که در جامعه رایج است یک فتوایی که متداول در جامعه است برای رد آنها صادر شده است و در همین جا هم بحثی که مرحوم آقای بروجردی طرح فرمودند و بسییاری از شاگردانشان هم دنبال کردندم مطرح میشود ایشان تعبیر میکنند که فقه شیعه به منزله تعلیقه بر فقه عامه است توضیح میخواهد این کلام ایشان و توضیح این است که بسیاری از عادات و افکاری که در جامعه آن موقع شکل گرفته بوده است ناشی از فتاوای فقهای اهل سنت است ائمه معصمین علیهم السلام نظام حقوقی شیعه را که بیان میکردند در خلأ بیان نکردند در یک جامعه بی سؤال بیان نکردند در یک جامعه ای که اندیشه هایی برای خودش ندارد مطرح نکردند یک جامعه ای است با یک سری عادات رسومات اندیشه ها افکاردر یان فضا امام علیه السلام مطرح کردند این فضای موجود جامعه متأثر به عوامل متعددی است یک سری چیزها ناسی از سیره عقلا است رسومات متعارف ولو رسومات جاهلی یک سری مطالبی است که هنوز در آن عصرها وجود دارد ولی عمده مطالبی که بیش از همه تفکر دینی متشرعه آن دوره را شکل میداده است فتواهای اهل سنت است حتی آن سیره های عقلاییه و عادات و رسوم ها تا در غالب فتاوای اهل سنت قرار نمیگرفته به عنوان یک تفکر دینی مطرح نمی شده است ائمه معصومین علیهم السلام به حکم وظیفه ای که در قبال جریانات منحرف جامعه دارند در صدد اصلاح انحرافات بودند به تعبیر حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه إنما خرجت لطلب الإصلاح فی أمة جدی ،ائمه جنبه اصلاح گر در جامعه کنونی بودند اینگونه نبود که بگویند هر چه جامعه بگذرد و عمدتا فقه شیعه فقه اصلاحی است جنبه اصلاحگری نسبت به انحرافات موجود را دارد البته این نکته را توجه بفرمایید اینکه ما میگوییم فقه شیعه به منزله فقه عامه است معنایش این نیست که تمام فتاوا ومطالبی که ائمه معصومین بیان کردند الزاما باید ناظر به جریانات جامعه باشد نه، بسیاری از آنها ناظر است و ممکن است نه ائمه معصومین علیهم السلام یک مطلب را هم ابتدائا بیان کرده باشند،وظیفه ائمه درست است وظیفه اصلاح گری است ولی وظیفه منحصر نیست وظیفه هدایت ابتدایی جامعه راهم بر عهده دارند وممکن است روایات ابتدایی صادر شده باشد ولی از نکاتی که اینجا مطرح است اینکه حتی روایات اگر ابتدائا هم صادر شده باشد خیلی وقتها غالبهای تعبیری یعنی به گونه ای بیان شده که سؤالاتی که درجامعه آن دوره وجود داشته است آن سؤالات را هم پاسخ بدهد فرق میکند بین اینکه کسی یک مطلب را بخواهد از ابتدا بیان کند و یک مطلبی که مشابهش هم در جامعه وجود داشته باشد اگر هم شما گاهی اوقات ممکن است شما مستقیما مطلبی را در پاسخ یک شبهه نگویید ولی با توجه به شبهه موجود در جامعه شما اگربخواهید یک مطلب را الغا کنید به گونه ای الغا میکنید که خواه نا خواه پاسخ آن شبهه هم باشد خیلی وقتهت اینگونه است نه اینکه ابتدائا اذهان را توجه به آن شبهه بدهند وبعد در مقام پاسخش بر بیایند ، به منزله تعلیق بر فقه عامه است فواید گوناگونی دارد یکی اینکه سؤالات سائلین را مفادش را روشن میکند خیل وقتها دقیقا اینکه سائل از چی سؤال میکند روشن نیست شما روایات را مراجعه کنید غالبا سؤالات سائلین به طور کامل نقل نشده است سألت أبا الحسن علیه السلام عن الجبن یعنی چی از پنیر سؤال کردند خیلی وقتها از پاسخ امام علیه السلام میفهمیم که از چه جهتش سؤال بوده است گاهی اوقات خود پاسخ هم به تنهایی چه بسا کافی نیست سألت أبا الحسن علیه السلام عن الجبن قال لا بأسا حالا ما از کجا بفهمیم سؤال چیست،یعنی چی این سؤال از پنیر سؤال کرد حضرت فرمود اشکال ندارد اینکه روشن نمیکند جهت سؤال چیست اصلا چه شبهه ای در مورد پنیر وجود داشته است که امام علیه السلام در مقام پاسخش است روایات را کنار هم بگذاریم یکی از راههای شناخت این ابهامات که در سؤال سائلین وجود دارد کنار هم قرار دادن روایات مشابه است روایتهای مشابه به هم کمک میکنند که سؤالاتی که به طور کامل نقل نشده است روشن بشود اصلا جهت سؤال چیست یکی از نکاتی که خیلی مهم است در فهم این سؤالات فتواهای عامه است حالا مثال جبن در واقع ناظر یک مطلب فتوایی شاید به آن معنا نباشد مطلب موضوع شناسی خارجی است تا یک حدود زیادی مشکل قضیه این بوده که پنیرها از پنیرمایه هایی که گوسفندان میته درشان وجود داشته از آنها چه بسا تهیه میشده است سؤال این است که خوب ما نمیدانیم آیا این گوسفندی که از شیر دانش این پنیر مایه را گرفتند میته بوده یا نبوده به خصوص که اشخاصی خبر میدادند یک چیزی که شبیه این مرغ و گو سفند که ذبح شرعی شده یا نشده یک چیزی شبیه همین حرف و حدیثهایی که در جامعه کنونی است یا مثلا میگه رأیت أبا الحسن یأکل الجبن دیدم امام کاظم علیه السلام پنیر میخورند الان خندمون میگیره امام علیه السلام یک شخص غیر عادی است پنیر نباید بخورد؟ پیداست که در آن جامعه مقدسینش آدم های اهل احتیاطش پنیر نمی خوردند پنیر ان مشکلات شبهه های میته بودن وپنیر مایه ها و آن گوسفندانی که ازشیردانش پنیر مایه میگرفتند آنقدر جدی بوده که اصلا جامعه آن موقع تحمل پنیر خوردن یک آدم مقدس را نداشتند و خیلی برایشان سنگین بوده که چطور امام علیه السلام پنیر می خورده،خوب یکی از نکاتی که فقه شیعه به منزله تعلیقه بر فقه عامه است در موردش مطرح است این است که سؤالات سائلین را انسان بفهمد ویک موقع من یادم است الان تجدیدالدوارس را نگاه میکردم تجدیدالدوارس یک کتابی است که مرحوم معزی نوشته است و به قول خود ایشان روشهای قدمای اصحاب را خواسته ایشان زنده کند عقیده شان این است که متأخرین از ان سبک قبل از علامه حلی که آخرش علامه حلی است منحرف شدند ویک فقهی آنجا وجود داشته که بعدیها توجه به آن فقه سنتی نکردند و امثال اینها یک کتاب خیلی قوی است درمبانی آنها ؛معنای قوی بودن این نیست که حرفهاش درست باشد اما خیلی مطالبی را که بیان میکند مطالب قابل استفاده وسودمندی است از کتابهایی است که طرحش در درسهای مختلف کاملا مفید است و دیدگاههایش خیلی وقتها با دیدگاههای رایج فرق دارد آنجا یادم هست یک روایتی بود الان باید مراجعه کنم روایتش را پیدا کنم بحث سر مثلا این بود که شخصی خون از بدنش خارج شده مثلا هنگام تطهیر کردن و امثال اینها آیا وضویش را باطل میکند مورد سؤالشان این بود که مثلا خروج خون نماز باطل کردنش که خوب بگوییم باعث تنجیه میشود وامثال اینها ولی وضو را بحث بطلان وضو را چطور مطرح کرده بود به دست انداز افتاده بود و امثال اینها اگر کسی فتواهای سنیها را در این مسئله توجه بهشان میکرد این مطلب را نمی گفتند آقایون یک قیاسی اهل سنت اینجا دارند گفتند علتی که خروج منی و خروج بول و خروج غائط اینها باعث بطلان وضو میشود آن این است که یک نجسی از بدن انسان خارج شده است خروج النجاسه من البدن این قیاس کردند گفتند این سبب مشترکی که این سه تا منشأ نجاست شده اینکه منی از بدن آدم خارج شده این محدثیتش به خاطر خروج منی است خروج نجاست است میگویند خون هم خوب اگر خارج شود این خروج نجاست است پس بنابراین باید وضو را باطل کند اساسا ناظر به حدث است حتی در مورد صلاتش هم آن نکته ای که اینهادارد که نماز را باطل میکند یا نمیکند نه از این جهت که بدنش نجس شده است از این جهت که وضویش باطل شده است سؤالی که اینجا است ابهامی که در این سؤالات است بطلان وضو است و به تبع او بطلان نماز را، طهارت حدثیه مورد نظر است نه طهارت خبثیه و شاید بعضی از آقایون دیگه هم به این مشکلات افتادن که روایت را چکار بکنیم چی میخواهد بگه و در حالی که یک مقدار توجه به وضعیت فتاوای اهل تسنن خیلی روشن میکند که این دارد چی جواب میدهد یا یکسری روایاتی از حدث ببینید آدم تعجب میکند لیس فی مسّ الذکر وضو این یعنی چی چون سنیها فتواشون این بوده است آنها قائل بودن شخص دست بزند باید وضو بگیرند ، اینها همه ناظر به آن فتواهایی هست که در اهل تسنن وجود دارد، وامثال اینها ،اینها روشن میکند که چی میخواهند بگویند اینها، بحثهاشون چیست؟ خیلی از این روایات بخصوص روایتهای نافیه اینها عمدتا ناظر به فتواهای اهل تسنن هستند و تا ما اینها را نفهمیم آن روایت فهمیده نمیشود،خلاصه این یکی ، سوالات سائلین فهمیده میشود این یک، دوم خواستگاه روایات روشن میشود سوالات مقدّری که روایات در پاسخ آنهاست معلوم میشود،گاهی اوقات سوال نیست ولی روایت در پاسخ یک سوال مقدر هست ،آنها روشن میشود که چی را دارد ردّ میکند و امثال اینها،اصلا همین اگر در روایت آمده بود که لیس فی مس الذکر وضو ، اگر سنیها یک فتوای خاصی داشته باشند یک قید و قیوداتی داشته باشند ، امام که پاسخ میدهد توجه به اینکه چه قید و قیوداتی دارند این چی را دارد رد میکند این خیلی وقتها در پاسخ نیاز نیست همه خصوصیات مورد وضع گفته بشود ، در جامعه مشخص بوده هرکس میگفته میفهمیده است، این هم دو مساله که سوالات فرضی ، فتواهای فرضی که روایات در مقام ردع آن هست آنها مشخص میشود، نکته سومی که به خصوص این نکته سوم مفید هست در بحث اطلاق مقامی ، مطلب اینکه اگر احیانا ائمه معصومین هیچ مطلبی بر خلاف فقهای عامه نگفتن ،این معناش امضاء ما علیه العامه است ، این خودش یکی از اقسام اطلاق مقامی است یعنی اطلاق مقامی مجموع ادله ،اگر آنها اتفاق نظر بر یک فتوایی داشته باشند از ائمه معصومین مطلبی بر خلافش صادر نشود من یک مثال بزنم ، یک بحثی هست د رمورد اینکه حج آیا با شروع واجب میشود یا واجب نمیشود، حج مستحبی هم اگه کسی شروع کرد باید تمام کند یا نکند، بعضی ها تمسک کردن به آیه **أتمّ الحج و العمرة لالله** ،گفتن از این آیه استفاده میشود که حج عمره ای که شروع شده لازمه اش این است که تمام بشود، خوب از روایات ما نفی این مطلب استفاده میشود ، استفاده میشود حج و عمره ای که در این آیه ناظرش هست حج شروع شده نیست ،این آیه ناظر بر این است که حج را شروع کنید و به نحو کامل تحویل بدهید، یعنی این در مقام اصل ایجاب حج عمره است ،حالا در مقام بحثش نیستم که این آیه چه شکلی هست ، بنابراین از این آیه نمیشود استدلال کرد ، دلیلهای دیگه ای هم که وجود دارد همه نا تمام است ولی نکته ای که اینجا وجود دارد این است که تمام فقهای عامه بالاتفاق حج را با شروع لازم میدانند تمام بشود، اینکه ائمه معصومین هیچ مطلبی بر ردع آنها نگفتند این نشانگر این هست که این فتوا امضا شده است ، ممکن است حتی فقهای عامه برای اثبات فتواشون به **اتم الحج و العمره** تمسک کرده باشند که ما هم دلالتش را تام نمیدانیم ، ائمه معصومین که اینجا سکوت کردن و مطلبی نگفتن آیا صرفا صحت آن فتوا استفاده میشود یا صحت مستند فتواهم استفاده میشود ، چون درجامعه آن موقع یک فتوایی صادر شده بوده یک مستندی هم داشته ، مستندش به استناد این روایت ، این یکی از بحثهایی که در بحث اطلاق مقامی هست اینجور اطلاق مقامی ها است که جایی که سکوت ائمه از یک فتوا وجود دارد، اگر ان فتوا یک دلیلی دارد ،سکوت امام تایید خود فتوا هست ، آیا تایید و امضاء مستند آن فتوا هم هست یا مستند آن فتوا نیست؟ این خودش باعث بحثهایی است که بعدا عرض میکنم، خوب حالا من یکسری صورتهای بعضی بحثها را عرض کنم تا بعدا به آنها بپردازیم،روایات یا روایات ابتدائی است یا مسبوق به سوال ،روایتهایی که در موردش سوابل واقع شده گاهی اوقات سوال از یک قضیّیه واقع شده است یک قضییه شخصیه ای که تحقق دارد یا میخواهد تحقق پیدا کند از او سوال میکند، گاهی اوقات سوال از یک قضییه فرضیه است ،اگر کسی این کار را بکند حکمش چیست؟ بین این دو قسم سوال بین روایتهایی که ابتدائی باشند و روایتهایی که مسبوق به سوال از قضییه واقع شده باشد ،در استفاده اطلاق تفاوتی هست که قبلا هم در بحثهای گذشته گفتم حالا بعدا هم در این بحث تکرارش میکنیم ، این هم یک بحث ، ببینیم این دو گونه سوال چه فرقهایی باهم دیگر دارد ، یک نکته اینجا مهم هست چجوری میشود تشخیص داد که سوال ، سوال از یک قضییه واقع شده است یا قضییه فرضی است ؟ تشخیصش خیلی سخت است ، و مهم تر از او این است که اگر تشخیص ندادیم حکم مساله چیست؟ دوران امر بین این بود که سوال از یک قضییه واقع شده باشد یا قضییه فرضیه باشد و اینها حکم مساله اش چیست ،مثلا نمونه بحثهایی که داشتیم اخیرا بحث عرق جنب از حرام بود بعضی روایا ت میگه مثلا سوال کردم که از یک نفری مثلا جنب هست و عرق میکند در لباسش ،صحبت سر این هست که آیا از این روایت میشود اطلاق گرفت نسبت به عرق جنب از حرام یا نمیشود اطلاق گرفت ؟ بعضیها گفتن این روایت اطلاق نمیشود ، این منصرف است به عرق جنب از حلال ، نسبت به جنب از حرام اطلاق نمیشود، بعضی گفتن دارد، این یک مقدارد زیادی وابسته به این بحث هست ، حالا من روایتش هم میاورم و نکتش هم عرض میکنم ،علی ایّ تقدیر ما تشخیص اینکه سوال از یک ، اولا سوال از یک قضییه واقع شده است یا سوال کلّی است خیلی مهم است اگر هم جایی تشخیص ندادیم حکم مساله چیست آن هم باید روش بحث بشود، خوب این بحث فرق بین روایت ابتدائی و روایت مسبوق به سوال را من آدرس مواردی که حاج آقا در موردش بحث کرده را بدهم کتاب نکاح در س 245 ص11و 12 ،درس 278 ص 7و8، درس 446 ص 7 یک حاشیه ای هست ، خوب حالا در مرود روایات مسبوق به سوال یکسری ابهاماتی وجود دارد که شنبه صحبت میکنیم ، یک بحث دیگه شهید صدر بیان کرده که آیا اجمال سوال به جواب سرایت میکند یا نمیکند که بحوثٌ فی شرح العروة الوثقی جلد 1 صفحه 327 تا 329 اوائل بحث از ماء جاری هست ، این را حالا بعدا مطرح میکنیم ،